



تاریخ بستر تحقق تمدن است/ ویژگی‌های تمدن اسلامی در عهد صفوی و مغولی

احمد رهدار گفت: هر جریانی که بخواهد خیز تمدنی بردارد، باید پیش از آن فهم تاریخی حاصل کند. برای تحقق تمدن اسلامی باید به نسخه‌های ناقصی از تمدن اسلامی که در عقبه تاریخ ما محقق شده‌اند، توجه ویژه کنیم.

احمد رهدار گفت: هر جریانی که بخواهد خیز تمدنی بردارد، باید پیش از آن فهم تاریخی حاصل کند. برای تحقق تمدن اسلامی باید به نسخه‌های ناقصی از تمدن اسلامی که در عقبه تاریخ ما محقق شده‌اند، توجه ویژه کنیم.

به گزارش **خبرنگار مهر**، انقلاب اسلامی با بیان نظریه «نه شرقی، نه غربی» توانست ابر نظامی جمعی مبتنی بر برابری دولت‌ها و حاکمیت‌ها و تحقق حقوق الهی و انسانی ملت‌ها در نظام بین‌الملل را رقم زند و با احیای ظرفیت‌ها و امکانات فراموش شده ملت‌های غیر متعهد و نفی انفعال و مرعوبیت در برابر استکبار، درصدد قطع ریشه‌های وابستگی ملت‌ها به قدرت‌های بزرگ و درافکندن طرحی نو برآید.

هدف نهایی انقلاب اسلامی رسیدن به تمدن اسلامی در زنجیره‌ای منطقی و مستمر است که بر چهار رکن دین، عقلانیت، علم و اخلاق بنا شده است. این زنجیره از حلقه انقلاب اسلامی آغاز شده و پس از شکل‌گیری نظام اسلامی وارد مرحله دولت اسلامی می‌گردد؛ و پس از دولت اسلامی، جامعه اسلامی اسوه تحقق می‌یابد و این برق که در این گوشه از جهان درخشیدن گرفته بسان تمام تمدن‌ها در بستر طبیعی در جهان اسلام و نیز در جهان بشریت تلالو می‌یابد و فصلی نو در حیات بشر رقم می‌زند.

پس از وقوع انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی که ارکان، عناصر و ابعاد آن در قانون اساسی به طور اجمال بیان شده و البته هنوز به طور کامل و تفصیلی تحقق پیدا نکرده است، عبور از سه گام دیگر در زنجیره تمدن‌سازی فرآیندی پیچیده است. بر این اساس، تأمل و تعمق در این مفاهیم و مراحل و تلاش برای گفتمان‌سازی به منظور ایجاد نهضت نرم‌افزاری و تولید فکر و علم به شکل طبیعی در این مجرای امری ضروری و حیاتی است. در گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهدار، رئیس مؤسسه فتوح اندیشه به پیش نیازهای تمدن‌سازی پرداختیم که اکنون از نظر شما می‌گذرد؛

*** برای این‌که بخواهیم تمدن اسلامی داشته باشیم، از کجا باید آغاز کنیم؟**

اولین مسأله، مسأله ضرورت توجه به تاریخ اسلامی است. نکته دوم برای تحقق و نیل به تمدن اسلامی این است که به نسخه‌های ناقصی از تمدن اسلامی که در عقبه تاریخ ما محقق شده‌اند، توجه ویژه کنیم. تاریخ هیچ قومی یک‌دست نیست. تاریخ‌ها معمولاً نقاط اوج و فرود، پیچ و مراحل دارند که آن مراحل نقاط عطف هستند. تاریخ اسلام هم از این قاعده مستثنا نیست.

*** چرا برای محقق کردن تمدن به تاریخ اسلامی نیاز داریم؟ چون در طول تاریخ هیچ تمدنی به صورت دفعی حاصل نشده است و روندی تاریخی را طی کرده است؟**

بله. تمدن‌ها از بستر تاریخی گذر کرده‌اند تا استقرار یافته‌اند. اجزای تمدن در زمان‌های متعدد شکل می‌گیرند تا این‌که در زمان‌های خاص، صورت‌بندی تمدنی پیدا می‌کنند. توجه به تاریخ از این نظر مهم است که بر اساس آن اجزای تمدن اسلامی را شناسایی و ضعف تاریخی شکل‌گیری آن اجزا را پیدا کنیم. چه‌بسا لازم باشد برای بسط و گسترش یک تمدن، یک نمونه قبلاً محقق‌شده را تعمیم دهیم؛ بنابراین ظرفیت تاریخی شکل‌گرفته آن نمونه را باید از قبل مطالعه کرده باشیم تا بتوانیم الآن با ایجاد چنین ظرفیت و شرایطی، نمونه تکراری یا بدل آن را تولید کنیم.

دلیل دیگر توجه به تاریخ اسلامی برای تحقق تمدن اسلامی این است که همه تمدن‌ها، بومی شکل می‌گیرند چون تمدن‌ها مسبوق و معطوف به یک وحدت هستند، اگر قرار باشد اجزای تمدنی از بوم‌های مختلف بیاید، خروجی کار نه تکتیر، بلکه تشتت می‌شود. همه تمدن‌ها مسبوق به تکتیرند، مسبوق به تشتت نیستند. به این علت میان تکتیر و تشتت فرق می‌گذارم که تمدن‌ها نیازمند به یک وحدت هستند و باید بتوانند کثراتی را که در یک جامعه به وجود آمده است، به وحدت برسانند؛ همه تمدن‌ها این دغدغه را داشته‌اند و اساساً اگر وحدتی به وجود نیاید، تمدنی به وجود نمی‌آید.

همه تمدن‌ها بومی هستند؛ یعنی مواد هر تمدنی از اعماق تاریخ همان قوم حاصل شده است. معنایش این است که ما نمی‌توانیم تمدن اسلامی را از طریق مطالعه اجزای تمدن غربی محقق کنیم. خوب یا بد، کم یا زیاد، دیریاب یا زودیاب، مواد و اجزای تمدن اسلامی را باید از اعماق تاریخ تمدن اسلامی پیدا کنیم. نمی‌توان تاریخ غرب را مطالعه کرد و تمدن اسلامی به پا کرد. باید تاریخ اسلام را مطالعه و اجزای این تمدن را از جای جای تاریخ کشف و سپس محقق کرد.

همه تمدن‌ها اساساً ظهور تاریخی دارند؛ بنابراین نمی‌توان تاریخ را از تمدن جدا کرد. تاریخ بعد از تمدن است، نه حتی مقدمه. شاید بتوان گفت که تاریخ بستر تحقق تمدن است؛ بنابراین نمی‌شود به تاریخ بی‌توجه بود. هر جریانی که بخواهد خیز تمدنی بردارد، باید پیش از آن، فهم تاریخی حاصل کند. راهبردی که از دل این نکته در می‌آوریم این است: برای ما که اراده کرده‌ایم که به فرمان رهبر معظم انقلاب لبیک بگوییم و مرحله و مقطع تاریخی‌مان را تا نیل به تمدن اسلامی جهش بدهیم، شایسته و بلکه بایسته است که به تاریخ اسلامی و حداقل به تاریخ معاصرمان توجه کنیم تا بتوانیم مکان‌یابی صحیحی از موقف خود داشته باشیم.

قطعاً تمدن اسلامی در ساحت افق است؛ در ساحت موقف ما نیست. اگر در ساحت موقف ما بود، آن را طلب نمی‌کردیم؛ یعنی تمدن اسلامی امر محقق نیست؛ در ساحت موقف ما نیست، بلکه در ساحت افق ما است. برای نیل به این افق، ضروری است که موقف خود را شناسایی کنیم و یکی از راه‌های شناخت این موقف، شناخت تاریخ معاصر است. این را باید جدی گرفت.

*عصر زرین تمدن اسلامی دارای چه ویژگی‌هایی بوده است؟

ما در عقبه تاریخی خود ظهور یا ظهورهایی در تاریخ داشته‌ایم که از قبل و بعدش متفاوت بوده است؛ ظهورهایی که می‌توانیم آن‌ها را به صورت پسینی به عنوان تمدنی، ولو در شکل ناقص آن نام‌گذاری کنیم؛ برای مثال، کسانی که دغدغه تحقق تمدن اسلامی دارند، نمی‌توانند نسبت به درک تجربه اسلامی در قرن‌های دوم تا پنجم هجری بی‌توجه باشند. در جنوب اروپا، اسپانیای امروزی، مسلمان‌ها ششصد سال حکومت کردند. خروجی آن حکومت‌ها، ولو با نقص‌ها و کاستی‌های خود، نوعی ظهور تمدنی است.

آن‌جا چیزهایی شکل گرفت و تولید شد که هم مسلمانان و هم غیرمسلمانان بعدها وقتی به آن نتایج نگاه کردند، آن خروجی‌ها را از جنس خروجی‌های تمدنی دیدند. در مقطعی از بود تاریخی ما، هنر، معماری، شعر، کتابت، و مدنیت، همگی رشد کردند؛ تکنیک و تکنولوژی ما متفاوت بود. آن مقطع را باید دید؛ البته باید ارزیابی و آسیب‌شناسی نیز کرد. به همین علت می‌گوییم که آن ظهور، ظهور ناقصی است؛ چون ناقص است، حتماً باید آن را ارزیابی کرد و نقص‌هایش را خواند.

بنده بر این باورم که آن مقطع در تاریخ اسلام مقطع مهمی است. با همه نقدهایی که برخی دوستان و هم‌فکران ما کرده و معتقدند اساساً آن مقطع را غربی‌ها عصر قدیم اسلامی نامیده‌اند. آن مقطع، دوره‌ای است که جهان اسلام وام‌دار اندیشه‌های غیر جهان اسلام شد و اندیشه‌های یونانی را در خود بسط داد. برخی گفته‌اند آن مقطع، مقطعی است که ائمه معصوم ما در بند بوده‌اند و در عین حال یک ظهور تاریخی و تمدنی داشته‌ایم و تمدنی که با به بند کشیدن معصوم امکان ظهور داشته باشد، به کار نمی‌آید.

با وجود چنین استدلال‌هایی، بنده بر این باور هستم که قرن‌های دوم تا پنجم هجری جزء ظهورات تاریخ تمدنی اسلامی است و مقطع مهمی به شمار می‌آید. آن‌جا اندیشه‌های یونانی و اندیشه‌های غربی حضور دارد. آن اندیشه‌ها از طریق مهندسی فکری یا مهندسی سیاسی وارد جهان اسلام نشده، بلکه از طریق یک مطالبه فرهنگی درونی وارد جهان اسلام شده است. مطالبه از جانب عالم اسلام بوده است؛ یک نوع نشاط فراگیر برای رصد و اخذ علم؛ البته اخذ مطلوب علم، (در واقع اخذ معطوف به تصرف در این مأخوذ) صورت گرفته است.

در آن دوره ما تنها اندیشه‌های یونانی را اخذ نکردیم، بلکه آن‌ها را فهم کرده و در آن‌ها تصرف کردیم؛ یعنی دقیقاً توانستیم صورت عقل بخشی از آن‌ها را بومی و بعد بر این بخش چیزهایی نیز بیفزاییم؛ تأسیس، تولید و اضافه کنیم و بر کل این پیکر، صورت اسلامی بزنیم. تمدن همین است.

*چگونه ممکن است تمدن در ساحت به بند بودن امام معصوم به وجود بیاید؟

کارکرد امام معصوم تنها به سخن گفتن نیست؛ به عالم‌سازی است. بر این باور هستم که آن دوره، عالم، عالم اسلامی است؛ فضا واقعاً فضای اسلامی است، اگرچه حاکمانی با اندیشه‌ها و رفتارهای غیراسلامی بر آن حکومت می‌کردند، ولی مفاهیم قوام‌بخش و هستی‌بخش آن عالم، اسلامی است؛ مفاهیم هنجاری آن عالم، اسلامی است و همه این‌ها کفایت می‌کند. ما همه این‌ها را مدیون و مرهون فرهنگ اهل بیت هستیم. در هر حال به نظر می‌رسد آن دوره را باید مطالعه کرد و شرایط به وجود آمدن آن دوره را بررسی کرد. اینکه بستر نضج و رشد آن شرایط چگونه فراهم شد و چگونه شرایط افول و زوال آن به وجود آمد؟

*ویژگی‌های تمدن عصر صفوی چیست؟

ما در عصر صفویه بار دیگر به یک نحو «بودن» رسیدیم. یک نحو حضور داشتیم که قضاوت همگان در مورد آن مقطع به گونه‌ای بود که «بود» ما را در آن مقطع یک نوع «بود» و شکوه تمدنی می‌دید. در عصر صفوی هنر، اندیشه، کتابت، مدنیت و همه چیز ما تحولی بسیار متفاوت با دوران گذشته پیدا کرد. این دوران ممیزاتی و مشترکاتی مثلاً با ظهور فقیه پیدا دارد؛ از جمله ممیزاتش این است که ما در عصر صفویه هیچ‌گونه ورودی از خارج از جهان اسلام به درون جهان اسلام نداریم، بلکه حتی ورودی از خارج جهان تشیع به درون جهان تشیع هم نداریم؛ یعنی تمدن عصر صفوی به معنای دقیق کلمه یک تمدن شیعی است.

ما در عصر صفوی وام‌دار غرب یا هر عالم بیگانه دیگری جدای از اسلام نیستیم؛ تنها فرض کنید که وام‌دار پارادایم تسنن هستیم. این دوران ظهوری کاملاً شیعی است و کارکردهای خود را هم داشته است. در این دوره، الگوهای تمدنی داریم؛ الگوی تعامل دیانت و سیاست، الگوی مدیریت اقلیت‌ها، الگوی دیپلماسی رسمی موفق، الگوی تربیت دینی و الگوی اقتصاد دینی را داریم که تجلی خود را بیش از همه در موارد وقف نشان داد.

من معتقدم که مطالعه عصر صفوی، نه تنها این مطالبه حضرت آقا از ما مبنی بر حرکت از این مدارهای پنج‌گانه تا نیل به تمدن اسلامی را تا اندازه‌ای تبیین می‌کند، بلکه مطالبه دیگر حضرت آقا مبنی بر الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را هم می‌تواند تا اندازه‌ای تبیین کند.

بنده عصر صفوی را نسبت به قرن‌های دوم تا پنجم مهم‌تر می‌دانم، هرچند قلمرو دوره اول و حتی میزان تأثیرگذاری عصر زرین اسلامی و غربی‌ها را بیش از عصر صفوی می‌بینم. قلمرو تأثیر عصر صفوی نسبت به آن دوره کمتر است حتی نشاطی که در آن قرن‌ها (دوم تا پنجم) در عالم اسلامی به وجود آمد، بیش از عصر صفوی بود.

به همین دلیل ما در عصر صفوی به اندازه قرون اولیه مطالبه فرهنگی از دیدگاه‌های دیگر نداشتیم؛ دارالترجمه‌های فراوان نداشتیم؛ وضعیت تصرف در فرهنگ تسنن وجود نداشت یا کمتر بود. به نظر بنده این دوره هم باید مطالعه و آسیب‌شناسی قرار گیرد. در عین حال به نظر بنده چیزهای مثبت زیادی در عصر صفویه وجود دارد که می‌تواند برای امروز ما مفید باشد.

*به غیر از این دو تمدن، چه تمدن مهم دیگری در تمدن اسلامی وجود دارد؟

می‌خواهم مقطع تاریخی را در بین عصر زرین و عصر صفویه معرفی کنم که می‌تواند مهم باشد و مورد مطالعه قرار گیرد و آن عهد مغولی است. اصرار دارم از آن دوره با عنوان تمدن مغولی اسلامی یاد کنم. متأسفانه در ادبیات تاریخی ما درباره مغول‌ها قضاوت‌هایی شده است که عقلانیت شیعه نمی‌تواند آن‌ها را تأیید کند. هر گونه که عصر مغول‌ها را مورد مطالعه قرار دهید، مشاهده می‌کنید که

ورود مغول‌ها به عالم اسلامی به نفع تشیع تمام شد. در این موضوع شک نکنید.

مغول‌ها قوم فاتحی بودند که قلمرو وسیعی از عالم اسلام را تصرف کردند. سه جریان فرهنگی سعی کردند که بازو و شمشیر این قوم فاتح را به نفع فرهنگ خود مصادره کنند و در این رقابت فرهنگی، شیعه برنده شده است. خیلی واضح است که ادبیات آن دو رقیب فرهنگی دیگر، یعنی مسیحیت و تسنن، نسبت به جریان مغول یک ادبیات منفی باشد. اکثریت قریب به اتفاق کتاب‌هایی که جریان مغولی را در حد بربریت و توحش تنزل داده و بلکه به کل عالم مغولی تعمیم داده است، آثاری است که توسط اهل تسنن نوشته شده است. مغول‌ها بیش از دویست سال در کشور ما بودند. در این دویست سال یک فقیه شیعی با آن‌ها مخالفت نکرده است.

به ما گفته‌اند در عصر غیبت گوشتان را به دهان فقیهان بسپارید. کدام فقیه شیعه خود را با مغول‌ها درگیر کرد؟ از سید بن طاووس رئیس حوزه علمیه حله تا خواجه نصیرالدین طوسی، از علامه حلی و فخرالمحققین، محقق حلی تا ابن‌نمای حلی، کدام یک از این بزرگواران خود را با مغول‌ها درگیر کردند؟ نه تنها خود را با مغول‌ها درگیر نکردند، بلکه آن‌ها را تأیید نیز نمودند و علاوه بر تأیید، به دربار آن‌ها رفتند، مسوولیت پذیرفتند؛ از صدارت عظمایی دربار حکومتی مغول تا مشاور اعظمی که علامه حلی در این سمت درآمد. داخل دستگاه آن‌ها رفتند و حکومت کردند. نه فقط این‌ها، بلکه به همه شیعیان اجازه عام دادند که بروید و وارد این دستگاه شوید و در آن تصرف کنید.

به مظاهر تمدنی که در عصر مغول داشتیم، توجه کنید. اولاً ما در عصر مغول تصرف فرهنگی داشتیم؛ یعنی یک قوم فاتح را که قدرت نظامی با او بود، به لحاظ فرهنگی تسخیر کردیم. مغول‌های فاتح را مسلمان و در ادامه شیعه، از نوع تشیع اثنی‌عشری کردیم و توانستیم با آن‌ها مظاهری از تمدن را جلوه دهیم. جمع قابل توجهی از ایلخانان مغول، ریاضی‌دان و منجم هستند. یک نمونه‌اش را چند سال پیش در سریالی مشاهده کردید؛ ایلخان مغولی که هم‌دوره غیاث‌الدین جمشید کاشانی بود، ریاضی‌دان و منجم بود. برای ما رصدخانه و خیلی چیزهای دیگر زدند.

البته در این میان، یک نمونه بسیار کوچک و مقطعی محدود از مخالفت شیعی با جریان مغولی را هم داریم که قصه سربداران است که آن هم جریانی فقهی نیست. دو فقیه جریان سربداران را برپا کردند؛ این دو، شیخ حسن جوری و شیخ خلیفه بودند. هر دوی آن‌ها سنی هستند. به لحاظ فقهی شافعی و به لحاظ کلامی اثنی‌عشری هستند. بعد از آن‌ها هم که علی‌بن‌مؤید سبزواری آمد؛ آن بزرگواری که برای شهید اول نامه نوشت و گفت: ما که فقه را نمی‌شناسیم، این‌جا یک حکومتی راه انداخته‌ایم، شما بیایید و ولی فقیه ما شوید. شهید اول هم نتوانست بیاید و برای آن‌ها کتابی فرستاد. بماند که خود شیخ حسن جوری و شیخ خلیفه، جزء سرداران مغول بودند. اصلاً قصه سربداران در زمان مغول نیست؛ در زمان ایلخانان، یعنی جانشینان مغول است.

دقت کنید که در مناطقی که مغولان مسلمان فتح کردند، حتی تا به امروز چه اندازه ظهور تمدنی، حتی نمی‌گوییم برای جهان اسلام، بلکه با رنگ شیعی به جا گذاشته‌اند. در خارج از ایران دو منطقه وجود دارد که مغولان مسلمان آن‌جا را فتح کردند و در آن‌جا استقرار یافتند و حکومت کردند؛ یکی منطقه تاتارستان در روسیه امروزی است و دیگری منطقه هندوستان؛ حتی این‌ها مغولان سنی هم هستند. در هر دو جایی که مغولان فتح کردند، یادگارهایی گذاشتند که آن یادگارها در مجموع به فکر و میراث تشیع نزدیک‌تر است تا به پیکر تسنن.

دولت روسیه امروزی درحالی‌که با اسلام سنی تاتاری تعامل عقلانی و کاری می‌کند، با اسلام چینی و داغستانی مبارزه می‌کند. بنده به تاتارستان رفته‌ام. تاتارستان به لحاظ ظهور فرهنگی، درحالی‌که سنی هستند، به مراتب به فکر و فرهنگ شیعی نزدیک‌ترند تا به تاتارها. شما به هندوستان بروید. ایلخانان مغولی، که هندوستان را فتح و در آن‌جا حکومت کردند، به صورت ویژه ظهور تمدنی داشتند. یکی از نمونه‌هایش ساخت تاج‌محل است که از آن به عنوان یکی از عجایب هفت‌گانه جدید و جزء افتخارات تمدنی هندوستان یاد می‌شود که توسط مسلمانان مغول ساخته شده است.

در هندوستان نگاه به مغول‌ها مثبت است. در بمبئی مسجدی وجود دارد که به شیرازی‌ها تعلق دارد. هندی‌ها به این مسجد «مغول مسجد» می‌گویند؛ چون مغول‌های ایرانی آن را در آن‌جا بنا کرده‌اند. مغول را به صورت مثبت هم می‌گویند؛ چون برای آن‌ها میراث تمدنی گذاشتند و به شکل مثبت هم گذاشتند. متأسفانه ما همین قصه تمدن مغولی را هم مطالعه نکرده‌ایم.

بنده معتقدم، در این اتفاق، ضرب فرهنگ اسلامی در ژن مغولی، ترکیب ویژه‌ای ایجاد شده که در نوع خود کارآمد بوده است؛ در هر جایی که فتح کردند نیز میراثی باقی گذاشتند که تا چندین قرن پس از آن‌ها هم‌چنان کارآمد است. این میراث را با دویست سال حضور فاطمیان شیعه در مصر مقایسه کنید. فاطمیان چه میراثی گذاشتند؟ پس از دویست سال حکومت در مصر، وقتی سقوط کردند، همه حبس آن‌ها به باد افت، املاک همه مالک همه تمام محاسن شیعه را از بین بردند.

این مسأله نشان می‌دهد که فاطمیان دویست سال در مصر به صورت حبابی از شیعه زندگی کردند؛ ولی به طور مثال اقلیتی از شیعه در یمن از همان صدر اسلام بودند که حتی تا به امروز توانسته‌اند خود را نگه دارند. چه شد که فاطمیان پس از دویست سال حضور در مصر و ایران، هیچ میراثی برای شیعه باقی نگذاشتند، در حالی‌که مؤسس مهم‌ترین و مؤثرین دانشگاه بزرگ فکری جهان اسلام در آن زمان، یعنی دانشگاه الازهر بودند. هم دانشگاه و هم میراث‌شان، همه چیزشان به نفع اهل سنت مصادره شد؛ زیرا اصل آن جریان قوی نبود؛ ولی به نظر بنده جریان مغولی قوی بود. میراثی به جا گذاشت که امروز حتی پس از هشت قرن هنوز در آن جهتی که دغدغه داشتند، کارایی خود را دارد.